

کجایی ای زرشک زرین؟

فیلم عامه پسند، گرایش به ابتذال و اهداف زرشک زرین

چاپ شده در : مجله ۲۴

زمان انتشار : تیر ماه ۱۳۸۹

این نوشته در دل مجموعه ای درباره "فیلم عامه پسند" و چیستی و چگونگی آن در مجله ۲۴ به

چاپ رسید.

✱

✱

یک: آیا «پسند» تماشاگران جلوه واحدی دارد؟

این بحث ها را همه مان حفظیم که در ده سال اخیر، گاه با پرفروش شدن فیلم هایی چون شوکران و زیر پوست شهر و سگ کشی و چهارشنبه سوری و درباره الی ... ، تمام تئوری های هواداران بی قید و شرط حاکمیت سلیقه های عمومی بر سینما - از حسین فرحبخش و قدرت ... صلح میرزایی تا معاونت سینمایی که برخلاف داعیه ها، عملکردش چنین چیزی نشان می دهد- به ناگاه بر باد رفت و ثابت شد که جنس دیگری از سینما هم در صورت بهره مندی از عناصر درست خلق جذابیت به مفهوم گاه درونی و نه لزوماً بیرونی اش، می تواند تماشاگرانوبه را جذب کند. در مورد خاصی چون درباره الی...، دقیقاً به دلیل جذابیت های فیلم، معتقدم در صورتی که در تقارنی تاریخی همزمان با وقایع بعد از انتخابات این روزهای سال گذشته اکران نشده بود، به فروشی نزدیک به سه برابر این دست می یافت.

اما مهم تر از این بحث ها، توجه به این نکته است که فروش بالای این فیلم ها باید در محدوده شناخت طبقات فرهنگی مختلف تماشاگران ایرانی بررسی شود. همیشه این بحث را مطرح کرده ام که آن چه این سینما و گردانندگان اصلی سلیقه های حاکم بر آن می پندارند تنها مجرای تشخیص سلیقه مردم است، بسیار محدود و تنها در حیطه طیف فرهنگی زیرموسط به واکاوی جامعه و زمانه پرداخته. بحث من این نیست که دوستداران خنده های دندان نمای جواد رضویان احیاناً از شوکران و درباره الی... تأثیر حسی و عاطفی عمیق می گیرند. بحث این است که ما با فیلم ساختن صرف برای همان طیف فرهنگی که از بی نمک

ترین جوک های تکراری بازگوشده در اخراجی ها و دلداده و چارچنگولی خنده اش می گیرد، دایره سینما روهای ایرانی را بسیار محدود کرده ایم. تا حدی که طیف فراتر از فقرای فرهنگی، اغلب اوقات اصلاً هم نشینی با طیف معمول سینما رو را نه فقط به لحاظ فکری، حتی از جهات عینی و مثلاً بویایی، در شأن خود نمی دانند و رفته رفته به خیل انبوه کسانی که به صراحت می گویند اصلاً سینما نمی روند و حتی درباره الی... را هم در توزیع شبکه ویدئویی دیده اند، افزوده می شود. تشخیص این که می توان اقشار فرهنگی بسیار متنوعی را برای تماشا و تأثیرگرفتن از فیلم هایی بسیار متفاوت با یکدیگر به سینما کشاند، در ظاهر امر بسیار ساده است. اما سینمای ایران در عمل چنان ضعیف با آن رو به رو شده که مثلاً یک سال بعد از فروش بالای سگ کشی، با غلط در نظر گرفتن تماشاگری که به طور بالقوه هدف اکران فیلمی چون کاغذ بی خط بود، قابلیت فروش گسترده فیلم تقوایی را از کف داد. فروش سگ کشی منهای جذابیت های درونی اش به «۹ سال فیلم نساختن بیضایی» تا پیش از آن نیز متکی بود و تبلیغات درست آن از جمله در مطالب و اخبار صفحات سینمایی روزنامه های اصلاح طلب، تأثیر فراوانی در این هدف گیری درست داشت که طیف فرهنگی علاقه مند به جریان های اجتماعی سیاسی و متمرکز بر تفاوت سینماگران نورچشمی و هنرمندان مطرود را از اکران فیلم باخبر و به دیدار آن جلب کند. اما به قول علی معلم، صاحبان فیلم که چندی پیش از آن دست های آلوده را اکران کرده بودند، با این تصور که همان تماشاگر به دیدار فیلم تقوایی هم می رود، کاغذ بی خط را به عنوان فیلمی با بازی هدیه تهرانی (و مرحوم شکیبایی که البته در تبلیغات کمتر مورد تأکید قرار می گرفت) روی پرده فرستادند. خبف این نمونه همان خطای تاریخی سینمای ایران در توزیع، تبلیغات و روند جذب تماشاگر مناسب برای هر فیلمی است که تشخیص نمی دهد بیننده بالقوه کاغذ بی خط، نه علاقه مند به دست های آلوده، بلکه از طیف و طبقه فرهنگی پیگیر سگ کشی است.

به اعتبار آن چه تا این جا شرح دادم، تعبیر مبهم و متغیر «سینمای عامه پسند» را به تنهایی مترادف با سینمای خوش اقبال و موفق در معادلات صنعتی و اقتصادی نمی دانم. چه بسیار فیلم های عامه فهم زیرمتوسطی که به هیچ وجه نمی فروشند و چه بسیار فیلم هایی که می توانند با نشانه رفتن طیفی غیر از عامه مردم، به فروش و اقبال دست پیدا کنند. و البته این دسته دوم را به لحاظ ماهیتی با قید «بسیار» همراه کردم؛ و گر نه، مصداق آن در این سینما به دلیل همان تنگ نظری و محدودنگری هر دو بخش خصوصی و دولتی، به شدت اندک است. همسو شدن با سلیقه های عوام و کوشش نکردن برای کاهش فاصله آن با سلیقه های فهیمانه تری که فیلم هایی از جنس آن چه نام بردم را بپسندد، کاری است که این سینما از قدیم کرده و می کند. وقتی ما در مقام سازندگان این محصولات نمی خواهیم بیننده مان در فهم مشخص پدیده ای موسوم به کمدی بانمک، تفاوت اجاره نشین ها و مرد عوضی و مکس و مارمولک و بی پولی را با شبه کمدی های آرش معیریان و سعید سهیلی و صلح میرزایی و ده نمکی تشخیص بدهد و به همین کج فهمی و کم فهمی تکیه می کنیم، در اصل شبیه ارايه رانان روستای فیلم اتوبوس یداله صمدی هستیم که برای کرایه دادن و مشتری داشتن ارايه دري و داغان مان، می خواهیم از ورود اتوبوس به ده جلوگیری کنیم. سلیقه عام تنها به شعور فرهنگی و تحصیلات و هنرشناسی و مسائل نخبه ای از این دست باز نمی گردد. گاه به ساده ترین سطح بهره هوشی تماشاگر مربوط می شود که بازگویی مثال هایی از پایین بودن آن، می تواند نظام تولید این سینما را که می خواهد فقط برای این سطح از سینما روها فیلم بسازد، در نظرمان به ویرانه ای از یک آسایشگاه روانی شبیه خواهد کرد. به این نمونه خارق العاده توجه کنید: دو سه ماهی از اکران اخراجی ها گذشته بود که در نمایش ویژه فیلم روز سوم برای کارکنان سازمان صدا و سیما و خانواده هایشان حاضر شدم. فیلم در ده دقیقه اول فضای پرتلهابش را معرفی می کرد و با خاک شدن موقتی دختر (باران کوثری) به دست برادرش (پوریا پورسرخ) حین اشغال خرمشهر، برای تماشاگر زیر ده سال هم روشن بود که با فیلم جنگی جدی

پرتعلیقی مواجه است. اما مردی چهل و چندساله که جلوی ما نشسته بود، بعد از حدود بیست دقیقه از شروع آن، از همسرش پرسید «پس چرا نمی خندیم؟»! سابقه اکران دو سه ماهه اخراجی ها ذهن و واکنش های او را تا این حد شرطی کرده بود که تصور می کرد هر جا خاک و خل و خاکریز و تفنگ و جنگ و جبهه را می بیند، باید منتظر خندیدن باشد! واقعاً جلب صدها هزار نفر از این دست تماشاگران، می خواهد عامل بقای این سینما باشد؟! این بقا، افتخاری دارد؟ اصلاً می شود نام چنین دستاوردی را بقا یا رونق یا اقبال گذاشت؟

دو: آیا نقد در افزایش یا کاهش ابتذال نقشی دارد؟

در آبان ماه سال گذشته که تنها نوبت حاضر شدنم به صحبت در یک برنامه تلویزیونی در یک سال اخیر بوده، در بحث با فریدون جیرانی در دو قدم مانده به صبح از حرف های هفته قبل دوستم امیر قادری مبنی بر این که آن چه خاصه بدان نیاز داریم، تقویت سینمای عامه پسند است، گله کردم. بله، البته من هم می دانم مقصود و مصداقی که امیر از فیلم عامه پسند به معنای درستش در نظر دارد، فیلم های روی اکران آن دوره سینمای ما یعنی زندگی شیرین و آقای هفت رنگ و دو خواهر نبوده و نیست. ولی بحثم این بود که در این شرایط و وضعیت، کار و کارکرد نقد این نیست که آب به آسیاب ابتذال بریزد و چیزی، چیزهایی بگوید که بیشتر شبیه توجیه و تئوریزه کردن سخافت به بهانه موفقیت اقتصادی باشد تا تحلیل و آسیب شناسی وضع موجود. حتماً پاسخ امیر این است که همین سال ها مثلاً در مقابل عامه پسندی های کج اندیشه ای چون دعوت و اخراجی ها ۲ و سوپرستار ایستادگی کرده. اما خودش می داند که آن چه در اغلب واکنش هایش نسبت به فیلم ها جاری است، از اپیزود مهرجویی در طهران، تهران تا بحث درباره فیلم وقتی همه خوابیم بیضایی که من هم در دوست نداشتن آن با امیر همسو و در نوع نگاه و شیوه اعلام مواضع، با او مخالفم، بیش از هر چیز به این سمت می رود که با هر نوع نفوذ و سلطه و تأثیر اندیشه در سینما و حتی به طور کلی هنر، مقابله کند. آن زمان در نقد تنها فیلم دوست نداشتنی بیضایی نوشتم به کسانی که نمی توانند

کارنامه بندار بیدخش را حتی از رو بخوانند، حق نمی دهم درباره جهان بیضایی که مختصات بسیار گسترده و پیچیده ای دارد، مثل من که ایام نوجوانی و جوانی ام را بیش از آثار هر سینماگر دیگر دنیا، صرف مطالعه و شناخت و ادراک آثار بیضایی کرده ام، اظهارنظر کنند. اما امیر از فیلم بیضایی هم مثل آتش سبز بهانه ای برای مقابله با جدیت و اندیشمندی و روشنفکری ساخت و بار دیگر کارش به سود سوداگرانی تمام شد که مشکل شان با اصل و اساس سینمای خوب و اثرگذار و جذاب به مفهوم اصیل کلمه است.

می خواهم بعد از ده ها باری که این را به خود امیر و یکی دوباری که در تلویزیون گفته ام، یک بار هم در نوشته ای ثبت اش کنم که این رویکر، بسیار خطرناک و بسیار به زیان همان سینمای است که من و امیر دوستش داریم و نمونه های اثربخش آن در مواجهه با هر طیفی از تماشاگر بالاتر از سطح زیرمتوسط فرهنگی، شوکران و درباره الی... هستند. نقد وقتی متوجه وضع و حال زمانه نباشد و روانشناسی اجتماعی دقیقی نسبت به «بدحالی» تماشاگران پرکننده سالن های نمایش اخراجی ها نداشته باشد و برای نکوهش جدیت یا تمثیل گرایی ناخدا خورشید و برگمان، تنها برای نگارش مطلبی علیه آنان برای نخستین بار به طور متمرکز و با یادداشت برداشتن، به دیدارشان بنشیند، دارد بلایی بر سر سلیقه های جاری سینمایی می آورد که گاه ده ها فیلم سخیف نمی آورند. زمانی خود امیر این شبهه کمیدی های مهمل روی پرده این دوران را «کمیدی اشمئزاز» می خواند. حالا هم نمی گویم به آنها علاقه مند است؛ اما تا وقتی او و بخش های دیگری در گوشه و کنار فضای نقادی در سینمای ایران با احیای منجی بزرگ ما یعنی «زرشک زرین» عزیز و ضروری مخالف اند و متوجه نیستند که جماعت تولیدکننده کالاهای یک بار مصرفی مثل همین ترهات روی اکران، اگر سالی یک بار چیزی از نقدها بخوانند امثال نوشته های امیر است که عامی گری و عامه پسندی محصولات شان را تئوریزه می کند، نقد کمترین کارش را هم نکرده است. آن جماعت پرشمار فعال در این سینما که فقط «شغل» شان سینماست و کاری به اصل سینما - شما را به خدا فکر نکنید مقصودم جلوه های ناب صرف

هنری آن است؛ دارم از جذابیت به همه مفاهیم ممکن، از اسپیلبرگ تا برگمان حرف می زنم- آخرین باری که از دیدن فیلمی به وجد آمده اند، حین تماشای سلطان قلب ها بوده، فقط با چماقی چون زرشک زرین ابداعی ما ممکن است سرسوزنی، ذره ای احتیاط چاشنی سخیف سازی هایشان کنند.

در طول سال ۸۰ که زرشک زرین را در تنها نوبت اعلام آن به شور عشق اعطا کردیم و نگذاشتند برنده سال بعدش شب های تهران را اعلام کنیم، در اغلب دفاتر سینمایی وقتی طرحی، فیلمنامه ای، پروژه ای برای شروع کار پیشنهاد می شد، این اصطلاح میان آدم های گروه تولید و دفتر تهیه سر زبان ها بود که «یه وقت زرشکی نباشه». حتی همین احتیاط حداقلی، بدون آن که واقعاً دامن این سینما به سرعت از فیلم زرشکی پاک شود، می تواند سرچشمه تأثیرات درست نقد برای افزایش جذابیت اصیل در سینمای ایران باشد.